

بچه‌ها بتتری



• سال دهم • مرداد ۱۳۹۱ • شماره ۱۱۳
ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا



در مرداد داغ بخوانید

- ۲..... عزاداری متفاوت
- ۵..... مرداد اومد
- ۷..... نذری
- ۹..... خروس، گربه و موش
- ۱۰..... پسر نوح با بدن بنشست
- ۱۱..... سیب خوش اشتها
- ۱۲..... سازش دو دشمن
- ۱۷..... زبان و غذاهای خراسان رضوی
- ۱۹..... پیدایش شطرنج
- ۲۰..... بازماندگان عجیب
- ۲۳..... کلمه‌ی طلایی
- ۲۴..... چیستان
- ۲۵..... گلخند

عزاداری متفاوت

روزهای غم‌انگیز ماه محرم بود و همه بسیار ناراحت بودیم؛ هم به این دلیل که روزهای عزاداری سیدالشهدا (Σ) و خانواده و یاران مظلوم ایشان فرا رسیده بود و هم به این دلیل که ویروس کرونا اجازه نمی‌داد مراسم عزاداری در مساجد و حسینیه‌ها مثل سال‌های قبل برگزار شود و مجبور بودیم در خانه بنشینیم و این مراسم را از تلویزیون ببینیم.

تلویزیون در حال پخش مراسم سینه‌زنی بود. داداش کوچولو با پیراهن مشکی، جلوی تلویزیون ایستاده بود و همراه عزاداران سینه‌زنی می‌کرد. خواهر کوچولو که گه‌گاه با دیدن گریه‌ی مردم، اشک‌هایش روی صورتش می‌ریخت، کنار برادر بزرگم نشست و گفت: «داداش جون! چند سال است که آدم‌های بد،

امام حسین (Σ) را شهید کرده‌اند؟»

برادر بزرگم گفت: «بیش از هزار سال.» آبجی کوچولو گفت: «هزار یعنی چند سال؟» خواهر بزرگم گفت: «آبجی گلم! یعنی خیلی سال! یعنی سن بابا، مامان، بابابزرگ، مادربزرگ، داداش‌ها، آبجی‌ها، خاله‌ها، دایی‌ها، عمه‌ها و عموها را روی هم بگذاریم! باز هم بیشتر از آن!»

خواهر کوچولو گفت: «بعد از این همه سال، چرا مردم این طور بر سر و سینه می‌زنند؟» برادر بزرگم گفت: «آبجی کوچولو! یادت هست وقتی آقای براری، همسایه‌ی طبقه‌ی چهارم از دنیا رفت، همسر و فرزندان چطور گریه می‌کردند؟ حالا فکر کن اگر چند نفر از اعضای خانواده‌شان را از دست داده بودند، چه می‌کردند؟!»

بابا که تازه از راه رسیده و دست و صورتش را شسته بود،

پیش ما آمد و گفت: «امام حسین (Σ) هم امام و رهبر ما است و هم مثل یک پدر مهربان و دلسوز! او برای راهنمایی مردم به راه راست و دور کردن آنان از گناهان و زشتی‌ها هم جان خودش را فدا کرد و هم فرزندان و برادرانش به شهادت رسیدند. خواهران و دختران آن امام عزیز هم اسیر شدند و سختی‌های زیادی را تحمل کردند. اگر هزاران سال دیگر هم بگذرد، انسان‌ها نمی‌توانند و نباید شهدای کربلا را فراموش کنند زیرا آنان برای زنده‌ماندن اسلام و هدایت مردم از جان خود گذشتند.»

مامان با یک سینی لیوان‌های شربت آمد. هنگام نوشیدن شربت‌ها همه گفتیم: «سلام بر حسین (Σ)» داداش کوچولو وقتی شربتش را تمام کرد، گفت: «قربان لب تشنه‌ات یا ابا عبا...!» خواهر بزرگم صورتش را بوسید و گفت: «آفرین داداشی!

**امامان ما گفته‌اند هر وقت آب نوشیدید، به یاد لب‌های تشنه
شهادی کربلا باشید!»**

**او رو به مامان کرد و گفت: «یادش به‌خیر، سال‌های قبل
شربت نذری شما در کوچه و خیابان، عزاداران حسینی را
سیراب می‌کرد. خدایا! به ما لطف کن تا ویروس کرونا هرچه
سریع‌تر از بین برود و بار دیگر همه در کنار هم و بدون هیچ
نگرانی و ترس از بیماری، در مراسم محرم شرکت کنیم!» همه
گفتیم: «آمین!» عزاداری‌های شما مورد قبول خداوند قرار
گیرد!**

«قاصدک»

مرداد اومد

گرمای مرداد اومد

خنده‌کنان شاد اومد
آفتابِ رنگِ طلایی
با داد و فریاد اومد
تابستانه، تابستان
گرما اومد تو بُستان
دهقان از کار خسته شد
گندم و جو، دسته شد
گندم و جو شدند آرد
در آسیاب بسته شد
تابستانه تابستان
گرما اومد تو بُستان
حوضا پر از آب شدند

ماهی‌ها سیراب شدند
ماهی‌ها زیر آفتاب
نکنه که بیتاب شدند
تابستانه، تابستان
گرما اومد تو بستان
یه آب‌تنی ناب کن
سرت رو توی آب کن
بعد شنا تو دریا
رو ماسه‌ها خواب کن
تابستانه تابستان
گرما اومد تو بستان
نذری

«مشهدی رستم»

بوی قیمه‌ی نذری
توی کوچه پیچیده
مادر م پلوها را
در کنار هم چیده
توی چشم او اشک است
روی صورتش لبخند
تا که می‌رسد هیئت
دود می‌کند اسفند
کوچه می‌شود آرام
بعدِ ظهر عاشورا
پخش می‌کنم من هم
قیمه‌های نذری را

«طیبه شامانی»

خروس، گربه و موش

یک موش بی تجربه به گردش رفت. در راه، خروسی را دید. موش که قبلاً هیچ خروسی را ندیده بود، از نوک و پرها و تاج قرمز خروس خیلی ترسید! با سرعت فرار کرد و از آنجا دور شد. بعد یک گربه را دید. با خود گفت: «چه حیوان زیبا و مهربانی! چه موهای نرمی دارد! چشم‌هایش چقدر قشنگ هستند!»

وقتی موش به خانه برگشت، آنچه را دیده بود، برای مادرش تعریف کرد. مادرش گفت: «تو نباید گول ظاهر را بخوری! آن حیوان وحشتناکی را که دیدی، یک خروس بی آزار بود اما آن حیوانی که به نظر تو خوب و زیبا آمد، گربه یعنی دشمن ما موش‌ها است.»

«ترجمه، محمد شمس»

پسر نوح با بدان بنشست

پسر نوح با بدان بنشست

خاندان نبوتش گم شد

وقتی حضرت نوح (Σ) کشتی‌اش را آماده کرد، به هم‌های
یارانش گفت سوار کشتی شوند. البته کافران قوم، به سخنان آن
حضرت گوش نکردند. یکی از پسرهای آن حضرت هم پدرش را
مسخره کرد و گفت: «سوار نمی‌شوم.»

حضرت نوح (Σ) گفت: «به‌زودی سیل و توفان، همه‌جا را فرا
می‌گیرد.» پدرش گفت: «من که سیلی نمی‌بینم. اگر هم سیل
بیاید، به کوه پناه می‌برم.» توفان و سیل آغاز شد.

**حضرت نوح(Σ) و یارانش سوار کشتی شدند و نجات یافتند اما
پسرش که به دلیل همنشینی با کافران، ایمان نیاورد؛ غرق شد.
کاربرد وقتی بخواهیم از تأثیر دوست و همنشین بد سخن
بگوییم، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم. ابتدای این
ضرب‌المثل چنین است:
سگ اصحاب کهف، روزی چند**

**پی‌نیکان گرفت و مردم شد
«فوت کوزه‌گری، مصطفی رحماندوست»**

سیب خوش اشتها

**آدم به سبب نگاه کرد و آب دهانش را قورت داد. سبب به آدم
نگاه کرد و آب دهانش را قورت داد. آدم با خودش گفت: «چه
سیب خوشگلی!» سبب با خودش گفت: «عجب آدم خوش‌آب و**

رنگی!» آدم سیب را نزدیک دماغش برد و بوید. سیب هم آدم را از نزدیک بوید. هر دو از بویدن هم لذت بردند. آدم خندید و گفت: «الآن می خورمت!»

سیب با اشتها گفت: «وقت خوردنت فرا رسیده!» آدم سیب را جلوی دهانش برد، فکری کرد و گفت: «ادب هم چیز خوبی است! بهتر است بشقاب و کارد و دستمال بیاورم.» اما سیب نه فکری کرد و نه با خود چیزی گفت؛ در یک چشم برهم زد، آدم را خورد! نتیجه اخلاقی: در انجام کار خیر نباید تردید کرد.

نتیجه‌ی غیر اخلاقی بشقاب و کارد و دستمال، گاهی مایه‌ی دردسر است.

«فرهاد حسن‌زاده»

سازش دو دشمن

موشی زیر درختی لانه داشت و گربه هم در نزدیکی سوراخ موش، زندگی می‌کرد. شکارچیان زیادی در آن محل، رفت و آمد داشتند. روزی شکارچی تور خود را برای به‌دام انداختن حیوانات پهن کرد. گربه متوجهی آن نشد و در دام افتاد. موش که می‌خواست برای پیدا کردن غذا، از لانه‌اش بیرون بیاید، سرش را از سوراخ بیرون کرد و اطراف را با دقت نگاه کرد. همه‌جا امن بود! وقتی موش بیرون آمد، گربه را گرفتار دید. خوشحال شد که از دست دشمنش راحت شده است.

در همین حال، نگاهی به پشت سرش انداخت. راسویی را دید که قصد شکارش را داشت. سریع به طرف درخت دوید تا آنجا پنهان شود اما بالای درخت، جغدی را آماده‌ی حمله دید.

حیران و ترسان، به فکر فرو رفت. باید تا راسو به او نرسیده و جغد حمله نکرده بود، خود را نجات می داد.

پیش گربه رفت و گفت: «خوب می دانی که همیشه غم تو، شادی من و شادی تو، اندوه من بوده است؛ ولی امروز منافع من و تو به هم گره خورده است. راسو قصد شکار مرا دارد و آن جغد بالای درخت هم قصد حمله به من را دارد.

تو هم گرفتار شده ای! بریدن این بندها برای من کاری ندارد؛ ولی باید به من قول بدهی. من جلو می آیم و تو باید احوالپرسی گرمی با من بکنی. وقتی راسو و جغد، رفاقت ما را ببینند، از شکار من نا امید می شوند. من نیز تو را از این دام، آزاد می کنم.»

گر به گفت: «راست می‌گویی! این سازش را می‌پذیرم و اگر در برابر آن، تو نیز به پیمانت وفا کنی؛ تا پایان عمر، سپاسگزار تو خواهم بود.» موش به گر به نزدیک شد. گر به با او دوستانه برخورد کرد، گویی سال‌ها است با هم رفاقت دارند، راسو و جغد که در کمین موش بودند؛ با دیدن این صحنه، ناامید شدند و رفتند.

موش با خیال آسوده و آهسته مشغول بریدن بندهای گر به شد. صبر گر به تمام شد و گفت: «حالا که نیازی به من نداری و دشمنانت پراکنده و خطر رفع شده است، گویا می‌خواهی پیمانت را بشکنی که این قدر بریدن بندها را طول می‌دهی؟» موش گفت: «من و تو از روی اجبار روزگار، با هم صلح کرده‌ایم. قدرت تو بیشتر از من است. من نباید احتیاط را کنار

**بگذارم و به تو اعتماد کامل داشته باشم. خیالت راحت باشد! سر
قولم هستم و تو را آزاد می‌کنم.»**

**موش به بریدن بندها ادامه داد و تنها یک گره از بندها را
باقی گذاشت. آن گاه رو به گربه کرد و گفت: «این گره را برای
حفظ جان خویش باقی می‌گذارم و امشب را در کنارت
می‌گذرانم. اگر مطمئن شدم تو قصد حمله نداری، این گره را
پاره می‌کنم تا رها شوی.»**

**آن شب بدون هیچ اتفاق خاصی گذشت. خورشید طلوع کرد
و موش، شکارچی را دید که از دور می‌آید. سریع از جا پرید و
گره‌ی آخر را پاره کرد. گربه که متوجه‌ی آمدن شکارچی شده
بود، ترسان و با عجله خود را به بالای درخت رساند تا از
دسترس شکارچی دور باشد.**

شکارچی، تورِ خالی و پاره را با تعجب از روی زمین برداشت و رفت. موش به سوراخ خود رفت و دیگر سرِ راه گربه قرار نگرفت. هر وقت گربه او را می‌دید و از او درخواست هم صحبتی می‌کرد، موش می‌گفت: «دوستی من با تو، عقل را زیر سؤال می‌برد. اگر هزار بار دیگر هم به من قول دوستی بدهی، به تو نزدیک نمی‌شوم زیرا تو در ذات خود، دشمن منی!»

«ابوالفضل هادی منشی»

زبان و غذاهای خراسان رضوی

مردم خراسان رضوی به چه زبانی صحبت می‌کنند در این استان، اقوام گوناگونی زندگی می‌کنند. علاوه بر فارس‌ها؛ کردها، ترک‌ها، بلوچ‌ها و عرب‌ها هم در این استان زندگی می‌کنند و مردم استان به زبان‌های فارسی، ترکی و کردی با

لهجه‌های متفاوت صحبت می‌کنند. زبان عربی هم در مشهد و بعضی از شهرهای جنوب استان، استفاده می‌شود.

در لهجه‌ی مشهدی، «ا» و «ی» از کلمات حذف و اغلب کلمه‌ها با کسره یا ضمه تلفظ می‌شوند. چند نمونه از تفاوت‌ها بین کلمات در زبان فارسی معیار و لهجه‌ی مشهدی: من، مُو؛ مرا، مُوره؛ می‌خواهم، مُوخام؛ نمی‌روم، نُمورُوم؛ برای چه، بِری چی؛ نمی‌خواهد، نِه‌مه‌خه.

غذاهای محلی خراسان رضوی غذاهای محلی این استان

شامل کالجوش (کله‌جوش)، بلغور شیر، کشک زرد (غُور ترش)، کشک سفید (قروت)، رشته‌پلو با گوشت، استانبیل با بلغور گندم، برنج و قورمه، دیگچه، آش کشک، آش رشته، آش

لخشک، آش خلوک، آش زیربار، آش قره قروت، آش بلغور و برنج، آش دَنیک و کباب‌های مخصوص شان‌دیز و طر‌قبه. نان‌های محلی استان شامل فتیر روغنی، لو‌اش مخصوص با سبزی‌های کوهی، تافتون مخصوص با کره یا روغن حیوانی و سبزی است.

«مهدی چوبینه کورش امیری‌نیا»

پیدایش شطرنج

شطرنج در هندوستان، به وجود آمد و قرن‌ها سابقه دارد. این بازی در قرن ششم میلادی به ایران راه یافت. شطرنج اولیه‌ی هندی با چهار سپاه عروسکی - فیل‌ها، اسب‌ها، ارابه‌ها و سربازهای پیاده - بازی می‌شد. این بازی در هندوستان، «چاپات» نام داشت و در آن از تاس استفاده می‌کردند. در

اساطیر و تاریخ هند آمده که حاکمان در بازی چاپات، بر سر سرزمین‌های‌شان شرط‌بندی می‌کردند.

قواعد اصلی شطرنج، صدها سال ثابت مانده اما جزئیات آن تغییرات متعددی داشته است. شطرنج نوین که روی صفحه‌ای با طرح چهارخانه بازی می‌شود، در قرن شانزدهم میلادی شکل گرفت. اسپانیا و ایتالیا و سپس انگلستان و فرانسه، نخستین کشورهایی بودند که این بازی به آنجا راه یافت. صنعتگران، ساخت جعبه‌های زیبای شطرنج را آغاز کردند که مهره‌هایی از جنس آبنوس و عاج داشتند.

شطرنج، سرگرمی ملی مردم روسیه است و بهترین شطرنج‌بازان جهان، از این کشور هستند.

«سپیده عندلیب و حسین یاسینی»

بازماندگان عجیب

تعداد زیادی از ماهی‌ها به گروه بزرگ ماهی‌های استخوانی تعلق دارند. آن‌ها اسکلتی استخوانی دارند و با کوسه‌ها و ماهی‌های غضروفی متفاوت هستند. در میان بیش از ۲۰ هزار نوع ماهی استخوانی، چند گروه کوچک‌تر نیز وجود دارند که شبیه خویشاوندانِ ماقبل تاریخ خود هستند. یکی از آن‌ها سگ‌ماهی است.

این ماهی شگفت‌انگیز در برکه‌ها و رودخانه‌های شمال شرق و مرکز آمریکای شمالی زندگی می‌کند. فسیل‌های خویشاوند باستانیِ این ماهی که به دوران دایناسورها تعلق دارند، در اروپا و آسیا کشف شده‌اند. نیزه‌ماهی نیز در دوره‌ای از زمان،

بسیار زیاد بوده است اما امروزه تنها هفت‌نوع از آن‌ها باقی مانده‌اند که در آمریکای شمالی و مرکزی زندگی می‌کنند.

ماهی بیرون از آب سگ‌ماهی باله‌کمانی و نیزه‌ماهی، کیسه‌های هوایی دارند که مانند شش‌ها عمل می‌کنند. این ویژگی به ماهی امکان می‌دهد یک یا چند روز خارج از آب زنده بماند. امکان تنفس هوا برای ماهی ساکن آب‌های گرم و راکد مرداب‌ها و باتلاق‌های استوایی، ویژگی با ارزشی است.

چنین آب‌هایی اکسیژن اندکی دارد. بنابراین، ماهی با بلعیدن هوا اکسیژن مورد نیازش را به دست می‌آورد. ویژگی عجیب دیگر، فلس‌های این ماهی‌ها است. این فلس‌ها به شکل ورقه‌های ضخیم و الماس‌گونه‌اند و فلس‌های مینایی نام دارند. این فلس‌ها مانند زره، از این جانوران محافظت می‌کنند اما

این فلس‌ها خیلی سنگین‌تر از فلس‌های عادی هستند و حرکت ماهی‌ها را کند می‌کنند؛ زیرا ماهی هنگام شنا کمتر انعطاف دارد و دور زدن برایش دشوار می‌شود.

«صدیقه ابراهیمی و مهرزاده مینانژاد»

کلمه‌ی طلایی

کلمه‌ی طلایی تیر، «صرفه‌جویی» بود با این پاسخ‌ها:
صابون، روز، فیلم، حلیم، جیک جیک، وضو، یال، یار.

کلمه‌ی طلایی مرداد، پنج حرف دارد که پاسخ این پرسش‌ها است:

۱. نام سه حرفی شهری در استان خوزستان و میدانی در جنوب تهران که برعکسش هم همان نام می‌شود.
۲. ماه در شب اول، به این شکل است.

۳. متضاد گران.

۴. نشانه‌ی آتش‌سوزی است.

۵- یکی از کشورهای همسایه‌ی ایران که پایتختش آنکارا است.

چیستان

* شبم شام است و شامم وقت کام است

سخن گفتن به نادانان حرام است

چه ماهی باشد آن با شصت پهلو

به خوردن، سی حلال و سی حرام است

* عجایب صنعتی نادیده دیدم

به دنیا گوهری یک‌دانه دیدم

نمّو کرده در ایّام جوانی

به پیری شکلِ اوّل زاده دیدم

* آن چیست که من یکی دارم، خدا هم یکی، تو دوتا، پیغمبر هفت تا.

* کدام درختی است که هفده شاخه دارد؟ هشت شاخه‌ی آن در آفتاب و نه‌تای آن در سایه است.

* آب حاضر، وضو غیر لازم، نماز واجب!

پاسخ چیستان‌های تیر

گیس، لاک‌پشت، لیموشیرین، «لَا إِلَهَ إِلَّا...»، مار، ملخ، مرگ.

گلخند

‡ معلم: «می‌دانی کارگاه به چه جایی گفته می‌شود؟» اصغر: «بله آقا، جایی که گاهی در آن کار انجام می‌دهند!»

‡ پدر: «پسرم، اگر ده تا سیب داشته باشی و دوتای آن را بخوری، چند سیب برایت باقی می ماند؟» پسر: «نمی دانم پدرجان! ما مسائل را با پرتقال حل می کنیم!»

‡ دیوانه ای در کنار استخر ایستاده بود و می گفت: «سه... سه... سه...»

سه! «یکی آمد جلو که پرسد این شمردن ها برای چیست؟ دیوانه او را به آب انداخت و گفت: ؟چهار... چهار!»

مادر: «پسرم، باز هم که نمره ی تک آوردی! من به تو چه بگویم؟» پسر: «هیچ مادر، بگو تکاور!»

قاضی از متهم پرسید: «چرا این خبرنگار را کتک زدی؟» متهم جواب داد: «سال قبل که من از یک خانه، ۲۰ هزار تومان دزدیده بودم، او مبلغ دزدی مرا ۲۵ هزار تومان نوشت.»

قاضی: «و شما برای همین موضوع کوچک، او را کتک زدید؟»

**متهم: «زن من از آن روز تا حالا روزگار مرا سیاه کرده که آن
پنج هزار تومان را چه کرده‌ام!»**



Bacheh-ha Boshra



Managing Director: Nasrin Atyabi
Address: P.O. BOX 17775/318 Tehran
Fax: +9821 33102666
Cell Phone: +98 912 307 0328
Website: www.kamna.ir

کامپ برزیله تهران، میدان ایران، میدان ۱۳۴۵ پور، پلاک ۳۸
تلفن: +۹۸۲۱ ۳۳۱۰۲۶۶۶ / ۳۳۵۱۱۸۸۴-۴
تلفکس: +۹۸۲۱ ۳۳۱۰۲۶۶۶ همراه: +۹۸۲۱ ۳۳۱۰۲۶۶۶
ایران، جلد، واحد کتابی

ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا

صاحب انتشار و مدیر مسئول: نسرین اطیابی
انور هاشمی، حسین یوسفی، فرحنازادی
ویراستار: سید محمد حسینی
نشریه: ایران - تهران صندوق پستی: ۱۷۷۷۵/۳۳۸